

# Heaven Official's Blessing

**نوشته: موشیانگ تونگشیو**

**مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای**

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت [myanim.es.ir](http://myanim.es.ir)

@myAnimes

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

# HEAVEN OFFICIAL'S BLESSING

## کتاب سوم- مسیر نامحدود

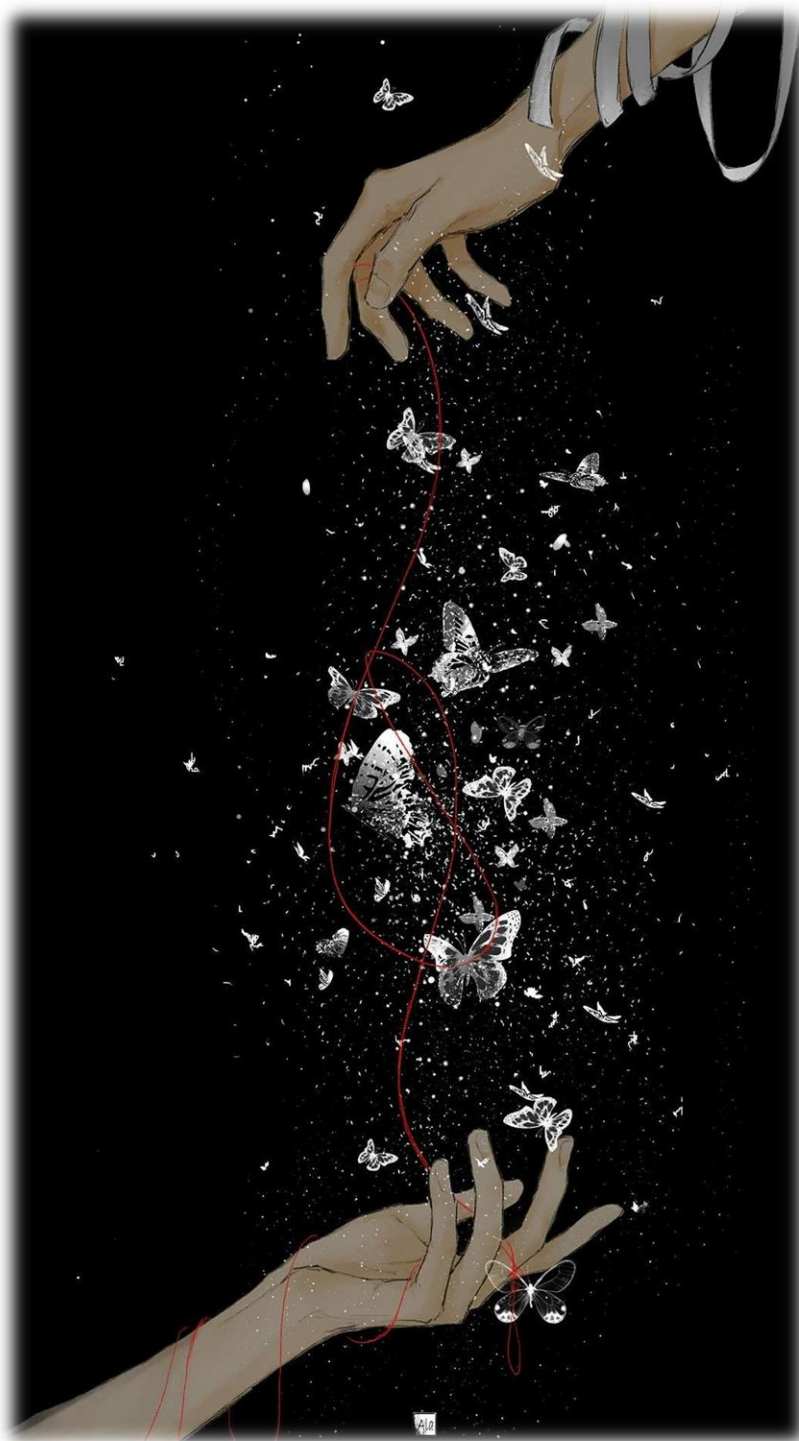
✿ آرک روح جنینی فصلهای 89 تا 100

✿ آرک آب سیاه فصلهای 101 تا 126

✿ آرک کوه تونگلو فصلهای 127 تا 180

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و  
اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

[https://t.me/lotus\\_sefid](https://t.me/lotus_sefid)



با شنیدن این حرف هواچنگ چشمانش را چرخاند و به مینگ یی و شی چینگشوان خیره شد که پشت سر آنها با هم درگیر بودند. اشاره ای کرد و گفت: «اون؟»

شیه لیان سرش را تکان داد. هواچنگ پرسید: «چطور میخوای امتحانش کنی؟»  
شیه لیان جواب داد: «شاید سالها پیش بود که من با این دو تا ارجمند سخنان پوچ برخورددم ... حتی یکیشون برای نصفه سال دنبال من بود ... اون موقع ها چندباری سعی کردم از لای حرفاش گیرش بندازم و بتونم یکی از ویژگی های خاصشون رو پیدا کنم.... خود اونا هم نمیدونن که همچین خصیصه ای دارن ... پس با یه فشار کوچیک راحت هویتشون لو میره!»

سپس شیه لیان راز را گفت و هواچنگ پس از شنیدن ماجرا به او گفت: «اینکه ساده س.... بیا همینکارو بکنیم!»

همین که آندو حرفهایشان را به اتمام رساندند تصادفاً به در معبد مخروطه آب و باد رسیدند. هوای پاییزی سرد بود و آسمان تاریک شده بود. شی چینگشوان همه جا را برای یافتن سر مجسمه طلایی برادرش گشت و آن را بر جای خود چسباند. هر دو مجسمه را درست کرده و از نو روی محراب خود قرارشان داد. شیه لیان با کمک مواد دور ریختنی که یافته بود درون معبد آتش روشن کرد و هر چهار نفرشان دور آتش نشستند.

شی چینگشوان هنوز گوش گیرها را داشت و با شرم چند جرعه نوشیدنی خورد ولی دیگر نتوانست آسوده بنشیند و گفت: «ما نمیتونیم همینطوری منتظر اون چیزه بشینیم؟ کاری نیست که بتونیم واسه سرگرمی انجام بدیم؟»

چیزی که او به میان کشید دقیقا همان خواسته شیه لیان بود. مینگ یی کمی آتش را جا به جا کرد و گفت: «تو همچین موقعی هنوزم میتونی به سرگرمی فکر کنی؟»

شی چینگشوان به تندی گفت: «خب لازمه! اون چیزه میخواد من بترسم درسته؟ اما این بزرگمنش نخواهد ترسید!! این ارباب باد همچنان شادمانه بازی میکنه و خوش میگذرونه ....شادتر از قبل میشم!! انگاری که الانم سال نو شده!!! بزار اون از عصبانیت بمیره!»

شیه لیان در دایره ارتباط پیشنهاد داد: «خب نظرتون چیه تاس بندازیم؟» شی چینگشوان با چهره ای آویزان گفت: «بازم تاس؟ بازم روی بزرگ و کوچیک تاس بندازیم؟ اعلی حضرت به نظر خودت معتاد نشدی؟!»

شیه لیان گفت: «چی؟ نه...»

«بی خیالش ... بهر حال کار دیگه ای که نداریم ... تاس بندازیم ... ولی وقتی ما چهار تا اینجاییم خیلی گیج کننده نیست؟»

شیه لیان جواب داد: «نه نیست! بیا!»

او مشتش را باز کرد و دو تاس در کف دستش آشکار شد. شیه لیان توضیح داد: «چهار تامون میتونیم تیمای دونفره تشکیل بدیم ... سان لانگ و من یه تیم میشیم ... شما ارباب ها هم یه تیم دیگه! باهم مسابقه بدیم ببینیم کی شانسش بهتره! دو تا تاس داریم! هر تیم یه دور نوبتشه .... هر کسی هم یه دور تاس میندازه و همینطوری نوبت بندی ادامه پیدا میکنه ... هر تیم رقم درستی بیاره اون برنده اس ... و اونا میتونن هر سوالی رو پرسن و تیم بازنده باید بهشون جواب بده ... یا میتونن از تیم بازنده بخوان یه کاری بکنه!»

شی چینگشوان گفت: «من یه سوال دارم!»

شیه لیان گفت: «پرس لطفا!»

شی چینگشوان ضربه ای به پای خود نواخت: «چرا شما دو تا همیشه باید تیم بشین؟ وقتی داشتی تیم بندی میکردین احساسات ما رو هم مورد توجه قرار دادین؟»

شیه لیان گلویش را صاف کرد و گفت: «آه، خب، اگه میخوای تیم ها تغییر کنه مشکلی نیست چون هیچ تفاوتی ایجاد نمیکنه!»

شی چینگشوان شلاقش را در پشت ردایش انداخته و گفت: «حالا هر چی من حرفی ندارم ... ولی بارون خونی زیادی شانسش خوبه اینطوری ما تو موقعیت شکست میفتیم!»

شیه لیان با شادی به او لبخند زد و گفت: «اینطورام نیست... شاید سان لانگ تیم ما خیلی خوش شانس باشه ولی شانس من بدترینه ... وقتی دوتایی ترکیب بشیم یکی خوب باشه و یکی بد ...اثر همدیگه رو خنثی میکنیم خوبه نه؟»

شی چینگشوان کمی اندیشید و بنظرش رسید این حرف معنی میدهد پس روی پای خود کوبید و فریاد زد: «خوبه! پس بیاین انجامش بدیم!!» سپس با آرنج به مینگ یی زد و گفت: «برادر مینگ، قوانین رو که شنیدی، پس نا امیدم نکن باشه؟»

مینگ یی نگاهی به او انداخت و در دایره ارتباطی با صدایی سرد گفت: «منو ببخشید ولی بازی نمیکنم!»

شی چینگشوان سریع حرفش را پس گرفت: «۱-۱-اشکال نداره خواستی ناامیدم کن!! ولش کن! ولش کن! بیا بیا بیا! فقط بازی میکنیم خیلی ناراحت کننده اس من تنهایی تو یه تیم باشم!»

بدین شکل هر چهار نفر سوگندی بر زبان راندند و بازی را آغاز کردند. در راند اول شی چینگشوان «5» گرفت و مینگ یی «4» هواچنگ «6» آورد و شیه لیان «1».

شی چینگشوان از شدت شادی بلند بلند می خندید: «هاهاهاهاهاها اعلی حضرت تو خیلی بدشانسی...خیلی بدشانسی...هاهاهاهاهاه...»

شیه لیان پیشانی خود را مالید به نرمی گفت: «ارباب باد هرچند حرفت درسته ولی دلیل نمیشه اینقدر با خوشحالی بگیش!»

شی چینگشوان گفت: «اهم ... باشه حالا که ما بردیم ... ارباب باد از شما دو تا میخواد که یه کاری بکنین ... پس اعلی حضرت و بارون خونی در جستجوی گل! بهتون دستور میدم لباسای همدیگه رو در بیارین!»

شیه لیان ابتدا ماتش برد بعد با حیرت گفت: «ارباب باد؟؟؟؟؟»

مینگ یی با انزجار رویش را برگرداند انگار نمیتوانست چنین منظره نفرت انگیزی را ببیند. شی چینگشوان گفت: «یالا یالا یالا، از این بازنده های بد نباشین، یه خدای با عزت آسمان ها و یه شاه اشباح ارجمند هستین .... خیال ندارین از زیرش در برین که؟ خب من اینجا می شینم .... نمایش رو شروع کنین لطفا!»

« ..... »

شیه لیان به هواچنگ نگاه کرد اما او دستانش را باز کرده بود و گفت: «گاگا، این موضوع تقصیر من نیست!»

شیه لیان با ناامیدی گفت: «خب حالا چقدرشو در بیاریم!؟»

شی چینگشوان که فقط دوست داشت بازی کند و نمیخواست آنها ظاهر بدی پیدا کنند درحالیکه پایش را تکان میداد با شادی خندید و گفت: «فقط یه لباس کافیه...بقیه ش بمونه برای بعد...هه هه هه هه...»



او حقیقتاً قصد داشت شیطنتش را ادامه دهد ... شیه لیان مردد ماند و بعد به هواچنگ مخفیانه پیغام داد: «...سان لانگ...»

در صورت هواچنگ هیچ چیزی مشخص نبود اما صدایش در گوش شیه لیان شنیده میشد که با صمیمت گفت: «نگران نباش، مگه توافق نکردیم بزاریم چندباری برنده بشن؟ آخرش اونا هستن که می بازن!»

این چیزی بود که آنان رویش توافق کرده بودند فقط شیه لیان انتظار نداشت شی چینگشوان بخواهد اینطور بازی کند و حس میکرد نقشه اش به صورت خودش برگشته با بی میلی به سمت هواچنگ رفت و بند لباسش را باز کرد و با زحمت به او کمک کرد تا ردای سیاهش را درآورد. لباس زیرین سفیدش آشکار شد. هواچنگ نیز با آسودگی ردای بالایی او را درآورد حرکت دستانش آرام و مهربانانه بودند و به هیچ قسمتی از بدن شیه لیان دست نزد هر دو واقعا ردهای بالایی لباسشان را درآوردند نه چیز زشتی بود و نه عجیب... اما شیه لیان هنوز هم احساس عجیبی داشت.

درست و مناسب سر جایش نشست و با لکنت گفت: «د-دوباره!»

در راند دوم شی چینگشوان «3» آورد و مینگ یی «6» هواچنگ نیز یکبار دیگر «6» آورد و شیه لیان باز با چرخاندن تاس «1» گرفت.

## فصل 108- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

شی چینگشوان مشتش را روی زمین می کوبید و بلند بلند میخندید. شیه لیان به هواچنگ نگاه کرد آنان هنوز در دایره ارتباط خصوصی باهم در ارتباط بودند: «...سان لانگ!»

این خلاف چیزی بود که آنها بر سرش توافق کردند! هواچنگ پشت سر هم از او معذرت خواهی میکرد: «متاسفم متاسفم! همین الان یادم رفت ... عصبانی نشو گاگا، ایندفعه تقصیر من بود!»

شی چینگشوان شدیداً خوشحال بود آستین هایش را پیچاند و گفت: «خیلی خب، اینبار بهتون دستور میدم...»

شیه لیان با عجله حرفش را قطع کرد: «وایسا، بار قبل درخواستت رو قبول کردیم و لباسامونو درآوردیم ...ولی این بار باید سوال بپرسی!»

شی چینگشوان از ته دل قهقهه زد: «سوال بپرسم؟ اینم خوبه!! پس اولین سوالم اینه بارون خونی در جستجوی گل، بدترین چیزی که توی دنیا تو رو رنج میده چیه؟»

لبخند هواچنگ از بین رفت و سکوت عمیقی معبد باد و آب را در بر گرفت. شی چینگشوان ادامه داد: «اشتباه برداشت نکن ....من قصد بدی ندارم ...فقط واقعا کنجکاوم بدونم برای شاه اشباحی مثل بارون خونین در جستجوی گل، چیزی توی دنیا مونده که بتونه رنجت بده؟ شایدم همچین چیزی نیست؟!»

هواچنگ جوابش را با سوال داد: «خودت چی فکر میکنی؟»

شی چینگشوان کمی فکر کرد و گفت: «شهر گو، توی کوهستان تونگلو؟»

قطعا وقتی کسی به این سوال فکر میکرد به چنین حدسی هم میرسید ولی هواچنگ لبخند زد: «واسه اون ترسی ندارم!»

شی چینگشوان حیرت زده گفت: «اون نیست؟؟ پس چیه؟»

لبهای هواچنگ بهم جمع شدند اما این حالت لبهایش زود ناپدید شد: «بهتون میگم اون چیه!» او به نرمی گفت: «اینکه تماشا کنی کسی که برات عزیزه، له میشه، مسخره میشه و تو نمیتونی براش کاری بکنی! این رنج آورترین چیز دنیاست!»

برای لحظه ای شیه لیان نمیتوانست نفس بکشد و بدنش یخ بست. در آن معبد مخروبه آب و باد، حتی یک روح هم به صدا در نیامد شی چینگشوان نتوانست چیزی برای گفتن پیدا کند پس از مدتی به خودش فشار آورد و گفت: «اوه....!» صورت مینگ یی هنوز مانند قبل سفت و سخت بود آتش را کمی جا به جا کرد و گفت: «ادامه بدین!»

شی چینگشوان سر خود را خاراند و دستش را تکان داد: «من چیزی ندارم بگم، برادر مینگ تو یه چیزی بپرس!»

پس مینگ یی سرش را بالا گرفت و شیه لیان را نگریست: «اعلی حضرت!»

شیه لیان ناگهان به خود آمد و جواب داد: «هووم؟»

مینگ یی پرسید: «بزرگترین افسوس زندگی شما چیه؟!»

مینگ یی معمولی ساکت بود و چیزی نمیگفت اما حالا که دهانش را باز کرده بود چنین سوال سنگینی پرسید و شیه لیان برای لحظه ای سر جای خود حیرت زده ماند.

آیا بی توجهی به هشدارها و نصایح و بازگشت خودخواهانه اش به قلمروی انسانها بود؟ یا غرور زیادش که فکر میکرد میتواند برای یونگان باران بسازد؟ یا رویایش برای نجات شیان له؟ یا حتی بی میلی به کشتار مردم؟ بخوبی میدانست افسوس او هیچ کدام از اینها نیست!

یک لحظه بعد جواب داد: «دومین عروجم!»

آن سه نفر بدون هیچ حرفی او را تماشا کردند. شیه لیان یک لحظه حواسش پرت شد بعد به خودش آمد و پرسید: «چی شده؟ من که سوال رو جواب دادم!»

هواچنگ به آرامی گفت: «چیزی نیست، بیاین ادامه بدیم!»

در راند سوم شی چینگشوان «2» گرفت؛ مینگ یی نیز «2» آورد، هواچنگ «6» گرفت و شیه لیان «1»!

با دیدن این نتیجه شیه لیان نفس بسیار بسیار راحتی کشید. از رحمت آسمانها آنان بالاخره بردند!

## فصل 108- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

بالاخره نوبت شی چینگشوان بود که باید مجازات میشد. اما او از هیچ چیزی نمیترسید و از شدت هیجان به خود می لرزید: «بیا جلو! با هر چی در توانته با من روبرو شو!»

شیه لیان هم لبخند زد: «ارباب زمین، با شما شروع میکنم!» او به سمت مینگ یی چرخید و گفت: «ارباب من، لطفا سوالاتی که می پرسم رو دقیق جواب بدین و دروغ نگین!»

مینگ یی حرفی نزد ولی شی چینگشوان دستش را تکان داد: «نگران نباش، برادر مینگ آدمیه که اصلا نمیدونه چطوری باید دروغ بگه!»

شیه لیان نیشخندی زد و گفت: «خیلی خب، سوال اول: من کیم؟»

شی چینگشوان یکه خورد: «اعلی حضرت، این دیگه چجور سوالیه؟! مگه شما، شما نیستی؟ میتونی کی باشی؟»

با شنیدن این سوال مینگ یی سرش را بالا آورد و در چشمان شیه لیان نگاه کرد بعد جواب داد: «ولیعهد پادشاهی شیان له، شیه لیان!»

شیه لیان سرش را تکان داد سپس پرسید: «سوال دوم: اونی که کنار منه کیه؟!»

مینگ یی پس از مکثی جواب داد: «ارباب شهر اشباح، باران خونین در جستجوی گل!»

شیه لیان سپس پرسید: «حالا سوال آخر! اونی که کنار شماست کیه؟»

## فصل 108- در معبد آب و باد، گفتگوی شبانه برای تشخیص حقیقت

شی چینگشوان که بیشتر و بیشتر داشت گیج میشد گفت: «اعلی حضرت، شما دو تا چی دارین بازی میکنین؟ من کیم؟ خب من ارباب باد هستم؟؟؟؟!!»

شیه لیان به او فشار آورد: «ارباب زمین لطفا جواب بده!»

اینبار مینگ یی با همان سرعت قبل جواب نداد. شیه لیان پس از بارها برخورد با ارباب سخنان پوچ دریافت که اینها ویژگی خاصی دارند و آن این بود: هر بار اربابان سخنان پوچ سخن میگفتند از هر سه جمله شان آخرین جمله میتواندست دروغ باشد!

این ویژگی خاص به خود وجود انسانی وابستگی داشت. اهمیت نداشت یک انسان چقدر قوی یا سالم باشد در طول سه روز نیازمند نوشیدن آب است و گرنه آنان از تشنگی خواهند مرد این طبیعت انسانی را اصلا نمیشد تغییر داد حتی اگر شخصی قدرتمند ترین باشد.

طلسم کوتاه کننده مسیر را مینگ یی کشید، آخرین نفری که از در خارج شد هم مینگ یی بود پس اگر کسی میتواند در مسیر دخالت کند خود او بود. بنابراین شیه لیان به او شک کرد. هرچند آن زمان شی چینگشوان شدیداً پریشان بود و اگر شیه لیان آن زمان تردید خود را بر زبان می آورد شی چینگشوان مضطرب تر شده و اجازه میداد راهب سخنان پوچ نیروی منفی بیشتری از او بگیرد و با آن به خود قدرت بدهد.

آن موقع شیه لیان احتمال دیگری را هم یافت ولی در واقع اصلا از چیزی که در ذهنش بود دست نکشید.

هرچند که در ظاهر میشد گفت ارباب باد و زمین رابطه بسیار خوبی داشتند و اگر آن راهب سخنان پوچ وانمود میکرد ارباب زمین است ممکن نبود شی چینگشوان متوجه نشود؟؟ اما چه میشد اگر این راهب واقعا مینگ یی را پنهانی تسخیر کرده بود؟

بهمین دلیل ابتدا میخواست هواچنگ با او کار کند تا بتوانند از میان سخنان مینگ یی او را به دام بیندازند. اما هواچنگ پیشنهاد داده بود از آنجا که آندو با هم حرف نمیزنند اگر او مینگ یی را به حرف بگیرد حرکتشان غیر طبیعی میشود پس بهتر نبود یک بازی راه می انداختند و از فرصت استفاده میکردند؟ اجازه میدادند مینگ یی حرف بزند و بعد متوجه میشدند آیا میتوانند بدون توجه ارباب باد و زمین چیزی را بفهمند یا نه؟

با این همه، مینگ یی آدم کم حرفی بود و چنان رفتار میکرد انگار حرفهایش شبیه طلا ارزشمند هستند. پیش تر موقع بازی، شیه لیان با دقت زیادی حواسش به حرفهای او بود و حرفهای مبهم بنظر میرسیدند و چیزی نبود که بشود تعیین کرد حرفهایش دروغ هستند.

پس باید دست برتر را می داشتند و از مهارت هواچنگ استفاده میکردند و تاس را جوری می چرخاندند تا مینگ یی شکست بخورد. بعد با سوالات ناگهانی

مینگ یی چاره ای نداشت جز اینکه سریع جواب بدهد!

چون این بازی بود شی چینگشوان اصلاً متوجه نمیشد و فکر میکرد اینها درحال بازی هستند پس راهب سخنان پوچ هم شانس بیرون آمدن و مکیدن قدرت او را پیدا نمیکرد. هرچند مینگ یی باید اشتباه میگفت تا او خودش را نشان دهد و شیه لیان بتواند سریع گیرش بیاندازد.

موجودی شیه ارباب سخنان پوچ درون سه جمله پنهان بود. حالا شیه لیان دو سوال پرسید و مینگ یی هر دو را درست جواب داد. که یعنی اگر مینگ یی راهب سخنان پوچ بود بدون شک جواب سوال آخر یک دروغ بود!